

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Satire

طنز

سیدموسی عثمان هستی یا مارک توین افغان

اول سپتمبر ۲۰۱۲

کرزی درد درخت را تحمل کرده

زیر سایه آن می نشیند

به مقعد خود من درخت سایه دارم
امریکا و غرب راجای همسایه دارم
شدم مردتاریخ در نقش شاه شجاعان
چه فرق دارد که من (مایه و خ) ندارم
شاعر بیسنگ و بیترزو

نوشته استاد "معروفی" صاحب راتحت عنوان (اتازونی گامی جلوتر بسوی جنگ ایران و گپهانی در مورد خدائی خدمتگاران اتازونی) در پورتال وزین "افغانستان آزادی-آزاد افغانستان" به شوق تمام خواندم کوشش کردم از مطالعه آن یک داستان از زندگانی نکبتبار امیر عبدالرحمن خان به یاد آمد، فکر کردم چه بهتر است تا نگاشته شود، شاید با مطالعه آن به هویت کرزی بیشتر آشنا شده بتوانیم.

امیر عبدالرحمن خان مرد سیاه چهره و قوی بود گردی و برآمدگی شکمش قد او را مدور ساخته بود مرض نقرس و بواسیر از عیب و ظلم او نمی ترسید و و جودش را مرچ پاشی درد و عذاب می کرد. دهنش مانند مقعدش خارش داشت اونه تنها مانند امیر حبیب الله خان پسرش زن باز خوبی بود بلکه در بچه بازی هم جوره نداشت.

امیر عبدالرحمن خان تنها غلام بچه های خود را نگاهگاهی نوازش دست می داد و لذت می برد چنانچه خودش در کتاب خود از سفر بخارا ای خود و ایاز هایش و چشم چرانی شاه بخارا یاد می کند.

امیر عبدالرحمن خان مستبد با وجودی که می دانست مردی از دست ظلم او دیگر پیدا نمی شود که اگر پیدا شود و سر بالا کند غرق در دریای خون بامیان می شود و زنش در بخارا به فروش می رسد.

امیر در پهلوی مزدور صفتی خود مکرهای جرأت نما هم داشت در سفری که در لاهور داشت ایاز های زیبا روئی به

نام غلام بچه ها با او درسفر بود مگر این روسهای لعنتی سفر را بالای امیر عبدالرحمن خان زهر ساختند و با گرفتن پنجه، از مقدار در آمدش کم نمودند.
امیر از این خبر ناگوار شکم درد شد.

داکتری راجهت تداوی امیر دولت هند برتانیه فرستاد داکتر جریان پیش آمد مریضی امیر را از خود امیر پرسید:
امیر گفت: وقتی که شنیدم پنجه را روسها تصرف کردند رگ افغانی ام تور خورد به این مرض گرفتار شدم
داکتر چندپوری سفید رنگ تباشیر نما به امیر داده و به امیر گفت: هر پوری ربا یک گلاس آب روز سه مرتبه بخورید
چیز مهم نیست تشویش روحی است. داکتر رفت لالا کرنیل وردکی غلام بچه امیر پدرا اسماعیل خان وردکی که
از جمله بچه های خوش روی دربار به شمار می رفت و اجازه داشت به عوض امیر مقعد بواسیری اش را بخارد،
در جریان کار بود که امیر روی خود را به طرفش کرده می گوید:
این دوا صبر بود یا دوا بیغیرتی که سر من تأثیر خوب کرد؟
لالا کرنیل جواب داد:

امیر صاحب فردا که داکتر آمد از او پرسان می کنیم که این دوا را از کجا پیدا کنیم. امیر در عوض افزود: ضرورت
نیست. لالا کرنیل که غرق خارش آنجای امیر بود، خارش آنجا به زبانش آمده گفت:
امیر صاحب! پیر مردن آسان است رخنه مرگ بازمی شود
روسها که جرأت این کار را نداشتند تا برخاک های افغانستان حمله نمایند خدا شاشجاع را خیر ندهد انگلیس ها را
سرما آموخته ساخت. روسها هم کاری را که انگلیس ها کردند یاد گرفته انجام دادند.
فکر می کنم که حالت بدتر از این در وطن رخ بدهد و ما به پودر داکتر ضرورت پیدا کنیم اگر چندپوری از این پودر داشته
باشیم بهتر است. امیر در پشت لالا کرنیل زده گفت: خدایک موی از سر تو کم نکند طول عمر تو زیاد شود شاشجاع که
از بی غیرتی نمرد ما هم نمی میریم.

حال باید خدمت استاد عزیز و تمام مردم افغانستان عرض نمایم:
اگر از این قرارداد ها ملت افغانستان بمیرد امکان دارد ولی حکمدارانی که به جای مقعد خود درخت می نشانند و
زیر سایه آن می نشینند خیال شان هم نیامده و در عوض توشک در پهلو خود می اندازند به اعظم سیستانی ها
دستور می دهند که از شهامت ما در تاریخ بنویس. اگر باور ندارید به آخرین مقاله این خاین ملی در جرمن- جرمن
مراجعه نمائید.